هو العلیم

ادلۀ قرآنی احتیاط (۳)

بررسی حاشیۀ علامه طهرانی بر کلام آیت‌الله خویی

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسۀ

دویست‌وشصت‌وپنجم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

یک تتمه‌ای از بحث آیات باقی ماند که آن را بیان می‌کنیم و إن‌شاءالله از جلسهٔ بعد راجع به روایات صحبت می‌کنیم.

استدلال به آیهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ و نقد آن

در آیهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾[1] استدلال اخباریّن و قائلین به احتیاط، به شدّتِ تقواست؛ با این بیان که ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر وجوب می‌کند و از باب اشدّیّت در مفاد تقوا و مصادیق تقوا که با عبارت و کلمهٔ ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ در آیهٔ شریفه بیان شده است وجوبِ أعلیٰ مرتبهٔ تقوا که عبارت از احتراز از شبهات است را می‌رساند؛ چون در مورد احتراز از محرّمات بتّیّه ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ معنا و مفهوم ندارد؛ پس

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۰۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۳۱۰:
«تقوای خدا را آن طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست به‌جای آورید.»

منظور از ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ در این آیه عبارت از شبهات است که در روایت هم هست:

فَمَن تَرَكَ الشّبُهاتِ نَجا مِن المحرَّماتِ و مَن أخَذَ بِالشّبُهاتِ إرتكبَ المُحَرَّماتِ و هَلَكَ مِن حيثُ لا يَعلَمُ.[1]

بنابراین وجوب تقوا در این آیه به احتراز از شبهات است که به این عبارت خداوند بیان کرده است.

جوابی که داده شده ـ همان‌طوری که عرض شد ـ این است که اگر منظور در فتوا است قطعاً این ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ مشخص است که فتوا مستنبَط از آیات کریمه و روایات مأثوره از سنت است و اگر مجتهدی براساس آیات دالّهٔ بر اباحهٔ اقتحام در شبهات و روایات، حکم به برائت بدهد این موجب مبغوضیّت مولا نیست و همین‌طور ما در مقام عمل در شبهات به مفاد روایات در اینجا عمل کردیم. روایات در اینجا قائل به عدم وجوب احتیاط است؛ پس ما

---

[1] وسائل الشيعة، ج ۲۷، أبوابُ صِفاتِ القاضی و ما يَجوزُ أن يَقضیَ بِه، باب ۱۲ ـ بابُ وُجوبِ التَّوَقُّف و الاحتياطِ فی القَضاءِ و الفَتوی و العَمَلِ فی كُلِّ مَسألَةٍ نَظَريَّةٍ لَم يُعلَم حُكمُها بِنَصٍّ مِنهُم عَلَيهِمُ السَّلام، ص ۱۵۷، ح ۹:
«[امام صادق علیه‌السلام فرمودند که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرموده: کسی که امور مشتبه را رها کند از محرّمات نجات یابد و هرکه مشتبهات را اخذ کند مرتکب محرّمات هم گردد و ندانسته هلاک شود.»

خلاف تقوا در اینجا مرتکب نشدیم تااینکه ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ شامل مانحن‌فیه بشود. عمل به روایاتی که دالّ بر برائت هستند و دالّ بر اباحه هستند و همین‌طور عمل بر آیات، خلاف تقوا نیست؛ بلکه ترخیص از ناحیهٔ شارع است.

آن‌وقت در ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اینجا اشکالی که وارد می‌شود این است که حتی بنا بر رأی اخباریّن و قائلین به احتیاط، مواردی از شبهات هستند که قطعاً در آن موارد این تقوا دلالت بر وجوب نمی‌کند؛ پس مستحیل است که این ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اینجا به لفظ واحد بر دو طلب مستقلِ متفاوت ـ یکی وجوب و دیگری استحباب ـ [دلالت داشته باشد]؛ چون قطعاً در شبهات وجوبیه و شبهات موضوعیه، مُعظم قائلین به احتیاط قائل به عدم احتیاط هستند. بله، در شبهات تحریمیه همه متّفقٌ علیه قائل به احتیاط هستند، اما در شبهات موضوعیه همان‌طوری که قبلاً صحبت شد بسیاری، قائل به عدم احتیاط هستند و در شبهات وجوبیه هم قائل به عدم احتیاط هستند.

پس این صیغهٔ امر ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اینجا اگر دلالت بر وجوب کند، با استثناء بسیاری از موارد

شبهه که مربوط به شبهات وجوبیه یا شبهات موضوعیه است منافات پیدا می‌کند.

اگر شما در اینجا بگویید که دلالت بر دو مسئله دارد؛ در شبهات تحریمیه دلالت بر وجوب تقوا و در شبهات غیر تحریمیه دلالت بر استحسان و استحباب تقوا می‌کند، در اینجا استعمال لفظ در دو معنای متفاوت است که آن هم در اصول مردود است.

پس ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ﴾ در اینجا دلالت بر حسن تقوا می‌کند و ما هم در اینجا حرفی نداریم و بحثی نداریم که ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ﴾ دلالت بر استحسان تقوا دارد.

حاشیهٔ علامه طهرانی به جوابیهٔ آیت‌الله خویی

مرحوم آقا یک حاشیه‌ای در اینجا دارند، اشکالی در جوابیهٔ آقای خوئی در اینجا دارند.

بررسی دلالت اطلاق صیغهٔ امر بر وجوب

البته بحثشان راجع به همان امکان جمع بین استحباب و وجوب است؛ ایشان می‌فرمایند که صیغهٔ امر برای وجوب وضع نشده؛ بلکه صیغهٔ امر وضع برای طلب است و طلب مصادیق متفاوتی دارد؛ بعضی از اقسام طلب، وجوب است و بعضی از اقسام

طلب، استحباب است. منتها چون قرینه‌ای درصورت اطلاقِ این صیغهٔ امر وجود ندارد، نفس اطلاقِ استعمالِ صیغهٔ امر دلالت بر وجوب می‌کند؛ یعنی اگر مولا لفظ امر را بدون قرینهٔ دالّ بر استحباب آورد، خود اطلاق در اینجا دالّ بر وجوب است، این طلب خودش اقتضای وجوب در اینجا می‌کند.

جهت قضیه را ایشان ذکر نکردند حالا من عرض می‌کنم؛ جهتش هم این است که عبد در مقام عبودیّت طلب را از این صیغهٔ امر در اینجا استنباط می‌کند؛ پس این مقدار محرز است که مولا از عبد طلب را خواسته است، آن‌وقت عقل در اینجا ـ اصلا به‌نظر من مسئله به اطلاق برنمی‌گردد بلکه فقط به حکم عقل برمی‌گردد ـ با توجه به موارد مختلف استعمال صیغه که در بعضی از موارد وجوب است و در بعضی از موارد استحباب است و حتی در بعضی از موارد اباحه است؛ یعنی فقط اباحه را از مکلف می‌خواهد مانند امر عقیب حظر که دالّ بر اباحه است، البته آنجا قرینه هست؛ عقل در مورد سکوت مولا از کیفیتِ طلب در اینجا به دلالت اقتضاء حکم می‌کند که اگر این مطلوب مولا واجب بود، در اینجا

برائت از تکلیف برای شما پیدا شده و مؤمّن از عقاب در اینجا حاصل است و اگر مقصود مولا استحباب بود پس باز موجب سرور و بهجت مولا دراین‌صورت خواهد بود بدون اینکه عقابی بر آن مترتب باشد.

وجوب، نتیجهٔ حکم عقل و نه اطلاق صیغهٔ امر

پس درهرحال اتیان آن مأمورٌبه در اینجا به دلالت حکم عقل است نه به اطلاق؛ به دلالت حکم عقل، آن اتیان مأمورٌبه انصراف به وجوب و الزام پیدا می‌کند و این درصورتی است که قرینهٔ بر این استحباب در اینجا نباشد؛ مثل اینکه مولا به عبدش می‌گوید: أکرم العلماء؛ عبد در بعضی از موارد می‌بیند مقصود مولا از اکرم استحباب است و در بعضی از موارد می‌بیند مقصود وجوب است. حالا اگر در یک جا شک کند بین اینکه آیا این امر صادرهٔ از مولا دالّ بر استحباب است یا وجوب است، در اینجا آیا اطلاق دلالت بر وجوب می‌کند یا نه؟! کسی از اطلاق وجوب نمی‌فهمد. اینکه صرف امر از ناحیهٔ مولا صادر شده است، آن فقط طلب است

همان‌طوری‌که خود ایشان هم می‌فرمایند، بسیار خُب طلب را قبول داریم. طلب، مطلوب است و واضع امر را برای طلب وضع کرده است؛ ولی کجای اطلاق دلالت بر الزام می‌کند؟! اینکه صرفاً مولا یک خواستی را از عبد دارد آیا بدون یک قرینه دلالت بر الزام می‌کند؟! اگر این دلالت بر الزام بکند، پس معلوم می‌شود که خود امر از نظر لغوی برای الزام است؛ به‌جهت اینکه ما در مقام ظهورات، ظهوری به نام وجوب و الزام در قبال سایر مواضعِ موضوعهٔ لغوی نداریم؛ وقتی می‌گویند که این لفظ ظهور در این دارد یعنی از نظر لغوی برای این معنا استعمال شده است.

بله، ینبغی دلالت بر استحسان و ترجیح می‌کند یعنی واضع ینبغي را بدون قرینه در اینجا دالّ بر استحسان و ترجیح ـ صرف ترجیح نه الزام ـ وضع کرده است. اصلاً مسئلهٔ ظهور عبارت است از استنباط مخاطب، آن معنایی را که واضع برای آن لفظ وضع کرده است؛ این ظهور می‌شود. البته این ظهور بدوی است نه ظهور ثانوی که آن قرائن خارجی و امثال‌ذلک بیایند برای این یک مابإزایی بخواهند

تعیین کنند.

پس اطلاقِ در استعمال و محاورات، مفهوم و انصراف به معنای یک معنای خاص در صیغه را ندارد؛ بلکه اطلاق خیلی در اینجا بخواهد کار انجام بدهد این است که دلالت کند که چون مولا قرینه برخلاف نیاورده است، منظور در این معنای مخصوص تعیین می‌شود؛ نه‌اینکه اطلاق بیاید و برای مولا منظور تعیین کند، اطلاق منظور تعیین نمی‌کند؛ بلکه می‌آید همان معنا و مفهوم لغوی را به انضمام عدم وجود قرینهٔ بر خلاف، تثبیت می‌کند.

اطلاق معنا نمی‌دهد و موضوع له را برای این تعیین نمی‌کند، اطلاق انصراف لفظ را در یک معنای خاص تثبیت نمی‌کند. مگر به این بیان که اطلاق می‌آید و آن لفظ را در آن معنای خاص استعمال می‌کند.

من‌باب‌مثال رأیتُ أسداً فی الصحراء، در اینجا فی الصحرا قرینه بر رجل شجاع نیست و همین‌طور قرینهٔ بر حیوان مفترس هم نیست. اگر بگوییم: رأیتُ أسداً فی الحمام این قرینهٔ بر رجل شجاع است و این الآن با اطلاق منافات دارد؛ یعنی قرینه، منافی

اطلاق است. دقت کنید قرینه می‌آید و معنای لفظ را از ما وُضِع له، به غیر ما وضِع له منتقل می‌کند. لفظ اسد در اینجا برای حیوان مفترس وضع شده و این قرینهٔ فی الحمام می‌آید از معنای مفترس متحوّل به رجل شجاع می‌کند. این قرینه می‌شود.

پس قبل از قرینه، لفظ در چه معنایی ظهور داشت؟! اگر بگوییم: رأیتُ أسداً، و هنوز فی الحمام یا فی الصحرا یا فی الحدیقة را نیاوردم فقط می‌گویم: رأیتُ أسداً، این رأیت أسداً بدون قرینه، ظهور در حیوان مفترس دارد و این را از اطلاق نگرفته، بلکه از خود ما وضِعَ له گرفته است؛ یعنی نفس آن وضع لغوی دلالت بر همان معنای اصلی می‌کند إلاّ ما خرج بالدلیل؛ یعنی ما خرج بِالقرینة؛ قرینه در اینجا مانع است. پس عقل در اینجا این‌طور حکم می‌کند که اگر متکلمی بگوید: رأیتُ أسداً مخاطب می‌گوید که چون هنوز متکلم قرینهٔ بر خلاف نیاورده است پس ما باید به همان معنای لغوی حمل کنیم. این اطلاق می‌شود نه‌اینکه اطلاق بیاید معنا برایش درست کند.

اطلاق، معنا و مفهوم تعیین نمی‌کند؛ بلکه اطلاق

می‌آید جلوی مانعیّت قرینه را می‌گیرد و می‌گوید که قرینه که مانع برای ظهور لفظ در معنای لغوی است، این قرینه الآن مفقود است، این اطلاق می‌آید فقط این کار را می‌کند. وقتی قرینه مفقود شد پس لفظ در معنای لغوی در اینجا تعیّن پیدا می‌کند.

حالا اگر بگوییم: رأیتُ أسداً فی الصحرا ممکن است در اینجا مقصود رجل شجاع باشد و ممکن است حیوان مفترس باشد؛ احتمال هرکدام در اینجا هست. در اینجا مخاطب از رأیتُ أسداً فی الصحرا چه ظهوری را استنباط می‌کند؟! آیا حیوان مفترس را استنباط می‌کند یا رجل شجاع؟ اگر رجل شجاع باشد، رجل شجاع نیاز به قرینه دارد و اینجا ما قرینه نداریم؛ یعنی فی الصحرا محتملُ القرینه برای طرفین است؛ طرف رجل شجاع و طرف حیوان مفترس؛ وقتی که محتمل شد از حجیت تساقط می‌کند و فی الصحرا کالعدم می‌شود؛ پس می‌شود گفت که وقتی مولا گفت: رأیتُ أسداً، مخاطب، استنباطِ همان موضوع له را می‌کند؛ چون در اینجا اطلاق رفع مانعیّت قرینه را کرده است و قرینه در

اینجا مانع نیست؛ بلکه قرینه در اینجا معیِّن نیست، قرینه در اینجا لغو است یعنی قرینیّتی وجود ندارد.

در استعمال لفظ باید در اینجا ببینیم که واضع لغت لفظ امر و صیغهٔ امر را برای چه وضع کرده است؟ اگر واضع صیغهٔ امر را برای وجوب و الزام وضع کرده است، این مطلبی را که مرحوم آقا می‌فرمایند درست است؛ یعنی اگر صیغهٔ امر برای الزام وضع شده، در جایی که قرینه بر استحباب است، این در اینجا در استحباب [استعمال شده است] مثل رأیتُ أسداً فی الحمام می‌شود، در جایی که قرینه بر استحباب نباشد بر همان معنای موضوعٌ له لغوی خودش حمل می‌شود، به همان موضوعٌ له لغوی؛ یعنی اطلاقِ بدون قرینه لفظ را به همان موضوعٌ له لغوی خودش برمی‌گرداند نه به چیز دیگر. حالا اگر ما بگوییم که لفظ امر بر الزام وضع نشده بلکه بر مطلق طلب وضع شده است؛ پس اطلاق در اینجا دیگر معیِّن نمی‌شود، اطلاق در اینجا می‌آید همان موضوع له را تثبیت می‌کند. لفظ امر درصورت عدم قرینهٔ بر الزام و درصورت عدم قرینهٔ بر استحباب و ترجیح، لفظ امر درصورت اطلاق

دلالت بر طلب می‌کند، فقط مولا طلب خواسته است. حالا مولا طلب می‌خواهد و اطلاق در اینجا فقط می‌گوید که لفظ دلالت بر طلب شد؛ منتها عقل دیگر در اینجا می‌آید این مطلب را تثبیت می‌کند که حالا که مولا من‌باب‌مثال از شما طلب خواسته و گفته است که أكرم العلماء ليلة الجمعة، این ليلة الجمعة که أكرم العلماء است ـ البته بسته به اهمیت موضوع است که چقدر به موضوع اهمیّت بدهد! ـ عبد شک می‌کند که آیا مولا فقط [لفظ] اکرام را در مقام طلب صِرف در اینجا استعمال کرده یا در مقام الزام یا در مقام استحباب استعمال کرده است؟! یکی از این سه‌تا است؛ یا مطلق طلب؛ یعنی صرف رضایت از اکرام، بدون الزام و بدون استحباب. یا مقصود از أكرم العلماء استحبابِ اکرام است یا الزام است که مقصود از أكرم العلماء الزام بر اکرام است. از آنجایی که طلب بدون استحباب یا طلب بدون الزام، معنا ندارد، بالأخره در عالم خارج مولا که می‌گوید: أكرم العلماء این اکرام باید یا در ضمن وجوب و الزام محقق بشود یا در ضمن استحباب

محقق بشود.

پس لاجرم عبد از عدم قرینهٔ بر الزام و استحباب، آن نفس طلب را از مولا به‌نحو ابهام و به‌نحو اجمال می‌فهمد. وقتی که به‌نحو اجمال فهمید، آن‌وقت می‌آید در اینجا قیاس قرار می‌دهد و نتیجه در اینجا می‌گیرد؛ مقدمات را ضمیمه می‌کند و می‌گوید که مولا این طلب را از من خواسته است و ممکن است که براساس این طلب عقاب مترتب باشد پس طلب، طلب الزامی می‌شود و ممکن است براساس این طلب عقاب مترتب نباشد پس طلب، طلب استحبابی می‌شود. عقل در مقام مؤمّن در اینجا این را می‌گوید که چون مولا امر و طلب کرد پس دفع ضرر محتمل در اینجا واجب می‌شود و ضرر محتمل در اینجا عقاب است حالا یا عقاب دنیوی است یا اخروی است فرق نمی‌کند؛ دفع ضرر محتمل واجب است، اگر مقصود مولا الزام باشد و این عبد اتیان نکرده باشد، آیا مولا حق دارد عقاب بکند یا ندارد؟! حق دارد. می‌گوید: می‌خواستی انجام بدهی. عبد می‌گوید: منظور شما را نفهمیدم که الزام است. مولا می‌گوید: وقتی امر به تو کردم عقل داشتی یا

نداشتی؟! بر این اساس که عقل داشتی می‌خواستی اتیان کنی تا از عقاب مأمون باشی، اگر هم امر به استحباب کرده باشد بالأخره عبد با انجام دادن آن رضایت، خشنودی، سرور و بهجت مولا را تأمین کرده و عقابی هم در کار نیست.

پس اینکه در اینجا امر دلالت بر نفس طلب می‌کند، عقل در اینجا حکم می‌کند؛ حکم می‌کند به‌جهت فرار از عقوبت و دفع ضرر محتمل عبد در اینجا مبنا را بر الزام بگذارد؛ پس اطلاق در اینجا دلالت بر الزام نمی‌کند؛ بلکه عقل در اینجا این الزام را تثبیت می‌کند. تمام اینها درصورتی است که ما صیغهٔ امر را در طلب استعمال کنیم. حالا بعد می‌گوییم که آیا در طلب است یا در همان الزام إلاّ ما خرج بِالدلیل.

بررسی اشکال مرحوم علاّمه به آیت‌الله خوئی در دلالت آیهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ﴾

بعد مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالیٰ علیه ـ در اینجا به آقای خوئی اشکال وارد میکنند و می‌گویند که شما در اینجا ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَهَ﴾ را می‌گویید که قطعاً دلالت بر ـ در بعضی از موارد شبهات حکمیهٔ

وجوبیه یا شبهات موضوعیه ـ استحسان تقوا را دارد. وقتی استحسان تقوا را داشت استعمال صیغهٔ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در شبهات تحریمیه و به نفس استعمال، نه استعمال مجدد، در استحباب در شبهات حکمیه، استعمال لفظ در دو معنای متفاوت است. این کلام اشکال دارد چون صیغهٔ امر در طلب در اینجا استعمال شده نه در وجوب. بله، اگر صیغهٔ امر در آنِ واحد در وجوب استعمال می‌شد و در آنِ واحد در استحباب، این اشکال وارد می‌شد. این مثل إغتسل لیوم الجمعةِ و الجنابة؛ غسل، غسل واحد است که هم تعلق به یوم الجمعه گرفته است که غسل استحباب است و هم تعلق به جنابت گرفته است که این وجوب است. این چه اشکال دارد که مولا به امر واحد بگوید: اغتسل للجمعة و الجنابة؟! منتها قرائن خارجیه می‌آید بعضی از افراد غسل را که استحباب غسل است به یوم الجمعه در اینجا حمل می‌کند؛ وقتی که بعضی از افراد غسل اختصاص به یوم الجمعه شد مابقی افراد غسل در اطلاق خودش که دالّ بر الزام است باقی می‌ماند؛ دلیل آمد غسل یوم الجمعه را متعیّن در استحباب کرد، بقیّهٔ مصادیق

غسل مثل غسل جنابت، غسل جمعه، غسل دماء ثلاثه، غسل مس میت و سایر اغسال به اطلاق خودشان باقی می‌مانند؛ یعنی به همین اطلاقی که امر در اینجا هست. پس در اینجا اشکال ندارد که در دو معنا که یکی او را متعیّن در استحباب می‌کند و دیگری به اطلاق خودش در اینجا هست باشد و اشکالی پیش نمی‌آید.

اشکالی که در اینجا حتی بر همین مبنا به مرحوم آقا می‌شود وارد کرد این است که درصورتی‌که شما از لفظ امر با تمسّک به اطلاق الزام را می‌فهمید، وقتی قرینهٔ خارجی آمد بعضی از افراد را خارج کرد دیگر اطلاق ازبین می‌رود نه‌اینکه اطلاق، افرادی دارد. وقتی که مولا می‌گوید: «اغتسل» و قرینه بر الزام جنابت نمی‌آورد ...، اگر قرینه داشته باشیم می‌گوییم که استعمال لفظ در دو معناست؛ یعنی در اینجا مولا نفس طلب را ادعا کرده است و این طلب براساس قرینهٔ بر استحباب، استحباب یوم الجمعه پیدا می‌کند، نفس این طلب براساس قرینهٔ بر وجوب، وجوب جنابت را در اینجا مصداق پیدا می‌کند؛ پس

اغتسل ليوم الجمعة، به‌واسطهٔ دو قرینهٔ خارجی ـ کلام مولا واحد است ـ که می‌آیند مصداق این کلام واحد را نسبت به یوم الجمعه تعیین میکنند؛ عبد از قرینهٔ خارجی می‌فهمد مثلاً مولا دیروز به او گفته که این غسل روز جمعه مستحب است و همین‌طور گفته که غسل جنابت هم واجب است، مولا روز پنج‌شنبه این حرف را زده است، حالا روز جمعه مولا می‌آید می‌گوید: اغتسل للجنابة و الجمعة مولا می‌داند عبد جنب هم شده است لذا می‌گوید: اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة؛ با توجه به قرینهٔ خارجی یوم الامس که یوم الخمیس باشد، این بر الزام حمل می‌کند و بر استحباب حمل می‌کند و اشکال ندارد ولی صحبت و فرض بر این است که مولا فقط قرینهٔ بر استحباب یوم الجمعه را گفته است و دیگر الزام غسل جنابت را نگفته است. ما در اینجا داریم بحث می‌کنیم که در چنین موردی اگر قرینهٔ بر استحباب یوم الجمعه بیاید، دیگر اطلاق وجود ندارد و دیگر اغتسل لِلجمعةِ و الجنابة به قرینهٔ آن لِلجمعةِ حمل بر استحباب می‌شود. قرینه می‌آید اطلاق کلام را ازبین می‌برد؛ چون ما می‌دانیم که در اینجا ظهور

سیاق، سیاق واحد می‌شود؛ از قرینیّت استحباب یوم الجمعة سیاق، متحوّل بر استحباب می‌شود. مگر نمی‌گوییم: وحدت سیاق؟! وقتی که یک مورد مستحب شد، آن وحدت سیاق می‌آید جلوی اطلاق را دراین‌صورت می‌گیرد. پس در اینجا اشکال بر آقای خوئی وارد نخواهد شد.

بله، یک مطلب را می‌توانیم در اینجا بگوییم و آن این است که بگوییم: لفظ امر دلالت بر وجوب می‌کند، ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ یعنی واجب است، یعنی ﴿حَقَّ تُقَاتِهِۦ﴾ دلالت بر وجوب می‌کند، آن‌وقت بعد دیگر در اینجا اصلاً ناظر بر موارد خاص است؛ چون استعمال لفظ در دو معنا نمی‌شود. یعنی تقوایی که دلالت بر وجوب می‌کند با توجه به قرینیّت شبهات حکمیه و شبهات وجوبیه ـ در حکمیه ـ و موضوعیه در استحباب، آن‌وقت دیگر در اینجا نمی‌شود که ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ از یک طرف دالّ بر وجوب باشد و از یک طرف دلالت بر استحباب در اینها بکند درصورتی‌که ما بگوییم: ﴿ٱتَّقُواْ﴾ دلالت بر وجوب دارد؛ اما اگر ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ در اینجا دلالت بر مطلق

طلب بکند ...، شارع الآن در اینجا مطلق طلب را خواسته است؛ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾، در شبهات حکمیه به‌واسطهٔ قرینه حمل بر رجحان احتیاط می‌شود و در شبهات تحریمیه به‌واسطهٔ ادلّهٔ دیگری که داریم ـ نه به‌واسطهٔ نفس این آیه ـ ﴿ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ﴾ دلالت بر الزام احتیاط در شبهات تحریمیه می‌کند. اگر ایشان [مرحوم علاّمه] بخواهند این‌طور بگویند، دیگر اشکال بر آقای خوئی وارد است.

اللهم صل علی محمد وآل محمد